

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

(س) همین اشکالی که فرمودید نسبت به جواب اول که ما ملاک را عرف می‌گیریم، ظاهراً جواب دهنده هم ملاک را عرف گرفته، کما اینکه در آخر جوابش هم می‌گوید ما اگر این کار را بکنیم باب قرض الحسنه بسته می‌شود.

(ج) آن هم اشکال دارد و حرفش درست نیست، یعنی در مسئله‌ی قرض الحسنه عرف اصلاً به قدرت خرید هیچ توجهی ندارد، عرف می‌پذیرد می‌گوید اگر من الآن دارم یک میلیون قرض می‌دهم و می‌دانم پنج سال بعد قدرت خرید این یک میلیون کم می‌شود، اما پنج سال بعد هم می‌گوید همین یک میلیون را به من بده، عرف این را قبول می‌کند، این که ایشان گفته باب قرض الحسنه اگر ما قدرت خرید را رعایت نکنیم بسته می‌شود اتفاقاً عکس مسئله است.

(س) پس ما اشکال را شاید اینطور بیان کنیم که بگوئیم در واقع ایشان برداشتش از عرف اشتباه بوده؟

(ج) بله، به نظر ما برداشت ایشان از این جهت عرف درست نیست. عرض می‌شود که در آن اشکال پنجم یک مطلبی را از قول این جواب دهنده در این مقاله ذکر کردیم و آن این بود که اگر کسی بیاید در بازار علیه مال دیگری تبلیغ کند، بگوید این مالش خراب است یا مانده است به طوری که مردم دیگر از او رو برگردانند و نروند آن جنس را بخرند، یک کاری کنند که مردم را از این بازار تشویق کند برود سراغ بازار دیگری و از جای دیگری جنس بخرد، اینجا گفتیم که ضمانی وجود ندارد. اما اگر خود این شخص تصرف در مال کند، مال را از این بازار ببرد به بازار دیگر و قیمت و ارزش آن کم شود، اینجا ضمان وجود دارد، نکته‌ای را که بعد از درس خدمت بعضی از آقایان عرض کردیم این است که ما در باب ضمان هر موردی که سبب خسارت کسی باشد، اینجا ضمان وجود دارد، اینطور نیست که در باب ضمان بگوئیم تصرف موضوعیت دارد و اگر کسی تصرف نکرد اما به هر وسیله‌ای ارزش این مال را از بین برد اینجا ضمانی در کار نباشد، درست در همین مثال، و آنجا هم همین اختلاف عرفی است که ما با ایشان داریم، البته فقهای دیگر هم همین را می‌گویند که ایشان در اینجا ذکر کردند اما ظاهر مسئله این است که اگر من بروم در کنار یک مغازه‌ای به مردم بگویم اموال این مغازه فاسد است، لبنیات این مغازه خراب است، نیاید از آن جنس بخرد و به طوری که کلام من در مردم اثر بگذارد، این جنس خریداری نشود و خود به خود از بین برود، حالا فرض این است که از بین برود، یک وقتی است که ما تبلیغ می‌کنیم نمی‌آیند یک جنسی را بخرند، این جنس می‌ماند و فروش نمی‌رود، اینجا ضمانی در کار نیست، اما اگر در اثر نخریدن، جنس از بین رفت، میوه‌ایست که دو سه ساعت تازه است، مثلاً سبزی خوردن است، این را اگر مردم نخرند بعد از دو سه ساعت فاسد می‌شود، اینجا چه اشکالی دارد بگوئیم عرف می‌گوید این آمد این خسارت را وارد کرد ولو من تصرفی در مال نکردم، دست به این مال نزدم، اما مردم را دور کردم از خرید این مال به طوری که کلام من و تبلیغات سوء من را سبب قرار دادند بر اینکه این مال از بین برود.

اشکال ما الآن همین است، عرف هم در اینجا ضمان را قائل است، عرف در اینجا می‌گوید، آن صاحب مغازه می‌گوید تو باعث شدی که مال من از بین برود! اگر آمدیم گفتیم من تلف مال الغیر - که حالا می‌خواهم وجهش را عرض کنم - بگوئیم این اطلاق دارد، من تلف بالمباشرة أو بالتسبیب، این را فقها در باب جنایت، آنجا یک چنین اطلاقی را قائلند، من قتل غیراً، یعنی می‌گویند

من قتل بالمباشرة يا بالتصويب. الآن فرض كنيم ما چنين قاعده‌اي را داريم، من أتلّف مال الغير فهو له ضامن، اين من أتلّف اطلاق دارد يا نه؟

(س) يعني اين در مورد اطلاق است؟

(ج) نه، اين أتلّف، يعني أتلّف بالمباشرة أو بالتصويب، اتلاف دو نوع داريم يك وقت خودم اين شير را برمي‌دارم دور مي‌ريزم و از بين مي‌رود اين مي‌شود أتلّف، يك وقت اين است كه من تسبیب مي‌شوم، اگر فرض كنيد يك موشي را تحريك كردم به طوري كه مي‌دانم يك مسيري را انتخاب مي‌كند كه مي‌افتد به اين ظرف شير، آن هم تسبیب است.

(س) تسبیب عبارت از اين است كه كس ديگري را جلو بيندازد و او تعيين كند.

(ج) نه، الآن در عرف چه چيز سبب شد كه اين مال فاسد شود؟ ما ديگران را تحريك كرديم به نخریدن، ديگران هم نخریدند و اين فاسد شد، يعني الآن سبب اصلي همان كلام ما شد، عرف هم همين سببیت را در اينجا قائل است، چرا در اينجا مسئله ضمان را مطرح نكنيم؟ اين مطلبي بود كه قبلاً خدمت آقایان عرض كردم. يك وقتي هست كه با تبليغ من معامله واقع نمي‌شود، مي‌خواهم اين را عرض كردم، كسي كه مي‌رود اين شير را بخرد من دستش را بگيرم و نگذارم برود، مي‌دانم اين كاري كه من مي‌كنم موجب از بين رفتن شير مي‌شود. حالا فرض اينكه الآن پنج تا مشتري بايد بپايند اين را از اين آدم بخرند تا از بين نرود، اگر اين پنج تا نخرند هيچ عملي براي محفوظ ماندن اين نيست، در اينجا اگر من آمدم اين پنج نفر را زنداني كردم من سبب شدم، حالا اگر پنج نفر را با تبليغ نگه داشتم، با تبليغ گفتم نرويد اين مال را بخرید، اينها هم به من اعتماد كردند نرفتند بخرند.

سبب براي فساد هم هست عرفاً اينجا عرف مي‌گويد سبب الخسارة در اينجا كي شده؟ يك وقتي هست كه اين جنس از بين نمي‌رود، مي‌گوئيم اينجا معامله نشد، من سبب شدم براي معامله نشدم. اينجايي كه من مي‌دانم معامله نكردن منجر به از بين رفتن مي‌شود و اين دو تا قهري است، شما يك وقت مي‌گوئيد معامله نشد و جنس باقي ماند و فردا بفروشد يا يك ماه ديگر بفروشد، آنجا كسي حرفي ندارد. ولي آنجايي كه من مي‌دانم كه اين سبب است. نظيرش كسي است كه در كنار خيابان افتاده و در حال مرگ است، يك وقتي است كه من مي‌گويم حالا ديگري اين را برمي‌دارد و بيمارستان مي‌برد، نكش مي‌دارند، لذا اعتنا نمي‌كنم و رد مي‌شوم، اما در يك فرضي كه اين شخص الآن افتاده و من هم تنها راه براي نجات اين شخص هستم، تنها راهش من هستم و من نبردم اين را بيمارستان، اين هم از بين رفت. در اينكه اينجا حكم تكليفي وجود دارد كه همه قبول دارند، حكم تكليفي يعني من در اينكه مرتكب حرام شدم قبول دارم، چرا؟ حكم وضعي يك چيز ديگري مي‌خواهد ولي مي‌خواهيم بگوئيم اينجا حكم تكليفي اش چرا؟ در حالي كه من كه اين را مريض نكردم، اگر من هم نبودم خود به خود از بين مي‌رفت، ولي من مي‌توانستم اين را ببرم بيمارستان نجات بدهم ولي اين كار را نكردم! اينجا چطور از اين عملي كه من هيچ دخالتي نداشتم حكم تكليفي را شما استفاده مي‌كنيد؟ در ما نحن فيه حكم وضعي را هم استفاده كنيد. در آنجا اگر مُرد قتلش مستند به من نيست، نمي‌گويند من او را كشتم! لذا حكم وضعي ندارد، نمي‌آيند من را قصاص كنند، ولي حكم تكليفي دارد، اما در ما نحن فيه اين مستند به من است، در ما نحن فيه از بين رفتن اين مال مستند به من شد، عرف مستند است.

عرف در اين فرضي كه عرض مي‌كنم مستند مي‌داند. عرف مي‌گويد اين خسارت را شما به من وارد كردي، نه عدم النفع! خود خسارت را مي‌گويد تو از بين بردي منتهي از اين طريق كه دست ديگري را گرفتي و نگذاشتي بپايند اين را از من بخرد، او نخرید و اين روي دست من ماند، حالا اگر كسي در استناد شك كند، ضمان نيست! اگر كسي گفت در اين استناد من شك دارم آنجا ديگر ضمانتي وجود ندارد. مي‌خواهيم بگوئيم در چنين فرضي كه اين آقایان مي‌گويند آن شخصي كه تبليغ سوء مي‌كند ضامن نيست، ما مي‌گوئيم چرا ضامن نيست، اين استناد به او دارد، عرفاً مي‌گويند خسارت را اين آدم وارد كرد، اين آدم آمد اينجا دروغ گفت كه اين شيرش خراب است و مردم نيامدند از من بخرند و كس ديگري هم نبود بخرد و اين شخص هم اين را مي‌دانست! حالا اگر باز اين مي‌توانست اين شير را بلا فاصله به بازار ديگري ببرد ضمان نيست، اما اگر نمي‌تواند ببرد و تنها راه

همین جاست این خسارت مستند به این شخص است. یعنی می‌خواهم عرض کردم که من اُتلف مال الغیر اطلاق دارد، اطلاقش مباحراً و تسبیحا را می‌گیرد و این هم يك نوعی از تسبیب است، تسبیب فقط به این نیست، چون در باب تسبیب می‌گویند معنایش این است که يك چاهی را شما بکنید و این هم در بین راه بیفتد داخل این چاه، این يك مثال برای تسبیب است، همین مسئله‌ی تبلیغات هم يك مثال دیگری برای تسبیب است.

(س) همان که ایشان هم می‌تواند اجناس را جابجا کند و به جای دیگری ببرد متحمل يك ضرری است.

(ج) اگر بتواند جابجا کند دیگر استناد از بین می‌رود! می‌گوئیم می‌خواستی جابجا کنی، می‌خواستی جای دیگری ببری بفروشی.

اما ما می‌خواهیم فرض را جایی بیاوریم که غیر از اینجا جای دیگر نمی‌تواند برود، اینجا هم باید این پنج تا مشتری از او بخرند، اگر نخرند نیم ساعت بعد هم از بین می‌رود، من بروم يك دروغی بگویم، يك حرفی به اینها بزنم و منصرف از این کارشان کنم. اگر علی‌البد باشد آنجا بحث تصرف لازم است، يد لازم است، ما مستند را همین من اُتلف می‌گیریم. من اُتلف يك قاعده‌ی اصطیادی است، این اشکال هست. یعنی مضمون يك روایت معتبر نیست که قاعده‌ی اصطیادی است. فقها به آن استناد کردند، منتهی اگر کسی گفت ما می‌خواهیم به آن استناد کنیم ما می‌گوئیم اطلاق دارد، حالا من دارم تتبعی می‌کنم ببینم غیر از این من اُتلف که يك قاعده‌ی اصطیادی است يك متن روایی پیدا کنیم که شبیه این من اُتلف را دلالت کند که از اطلاق او بشود به آن استفاده کند. اگر این غاصب برداشته برده، اما آن صاحب مال اینقدر قدرت دارد که هر وقت بخواهد بفروشد می‌تواند برود در خانه‌ی غاصب و مال را از او بگیرد، ولی این کار را نکرده، پس اینجا ملتزم می‌شود حالا که قدرت داشته برود بگیرد و نگرفته، تقصیر خود صاحب مال است. آنجا روی بیانی که شما می‌گوئید چون کالا در اختیار او بوده، می‌گوئیم فرض کنیم با اینکه او بُرده، مالک اینقدر قدرت دارد که هر آنی که بخواهد بفروشد، برود کالا را از او بگیرد ولی این کار را نکرده، پس بگوئیم اینجا ضمانی نیست؟! یعنی این نقش ندارد، ان شاء الله در جمع‌بندی نهایی در باب پول اصلاً قدرت خرید را عرف لحاظ نمی‌کند که ما بیائیم بگوئیم این قدرت خریدش پارسال اینقدر بوده، دو سال پیش اینقدر بوده، پنج سال پیش اینقدر بوده و حالا چقدر شده؟ اینها روی حساب‌های اقتصادی و علمی است.

عرف لحاظ نمی‌کند. عرف همان معادل اسمی‌اش را ملاک می‌داند. یعنی يك جایی که چیزی که واقع نیست، يك خبر دروغی را بگوئیم که سبب از بین رفتن این باشد، اما آنجایی که يك صفت واقعی مضر دارد؛ مثلاً این نوشابه موجب قند می‌شود و نخورید، این که اشکال ندارد. در پول مالیت را آقایان ادعا کردند به عنوان يك معنای اسمی مطرح است، به عنوان يك معنای مستقل مطرح است، در پول در مورد مالیت گاهی تعبیر می‌کنند حیث، حیث تقييدیه است و این هم روشن باشد هر حیث تقييدیه‌ای در هر جایی معنای اسمی دارد. در کالا، مالیت حیثیت تعلیلیه است، حیث تعلیلیه معنای حرفی دارد، این فرقی‌هایی است که بین پول و کالا تا حالا در این بحث‌ها مطرح شد که اگر کسی. چون امروزه برخی فقها می‌گویند بین پول کالا چه فرقی است؟ همانطور که در کالا شما مثلث را ضامنی، در پول هم مثلث را ضامن باشی، تا حالا این چند تا فرق مطرح شد که يك فرق این است که در پول مالیت عنوان حیثیت تقييدیه است و در کالا حیثیت تعلیلیه، در پول قدرت مالی به عنوان وصف اسمی و معنای اسمی است اما در کالا به عنوان يك معنای حرفی مطرح است، این دو تا فرق را داشته باشید. باز عرض کردم اینها را به عنوان واژه‌های کلیدی کنار هم قرار بدهید و باز در لابه لای مطالب تا حالا این بحث مطرح بود که آیا حیثیت تقييدیه مطلقاً در ضمان کافی است یا حیثیت تقييدیه‌ای که مربوط به خود مال باشد، آنهایی که می‌گویند آن سوق و قیمت سوقيه به درد نمی‌خورد، می‌گویند چون آن يك حیث تقييدی است که مربوط به مال نیست، اجنبی از مال است. حالا اینها را به عنوان واژه‌های اصلی داشته باشید، این جواب از اشکال ششم را هم وقت نشد بخوانیم، ان شاء الله اینها را پیش مطالعه داشته باشید تا اینکه این بحث را يك بحث کاملی کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين